

نقش حنبلیان در چالش‌های اجتماعی بغداد در قرن‌های چهارم و پنجم قمری

هادی وکیلی^۱

محمد حسن پورقنبر^۲

چکیده

حنبلیان یا پیروان احمد بن حنبل و از فرقه‌های مذهبی اهل تسنن در سه قرن نخست اسلامی، در بغداد می‌زیستند اما هیچ‌گاه مانند قرن چهارم و پنجم به قدرتی وافر دست نیافتند. آنان در این دو قرن، از قدرتی که در پناه حمایت آشکار و پنهان خلفای عباسی فراهم می‌آمد، در ایجاد اختلافات مذهبی با شیعیان، مسیحیان، یهودیان و شافعیان سود می‌بردند. تاکنون پژوهشی مستقل، به چالش‌های اجتماعی حاصل از عملکرد حنبلیان بغداد در قرن‌های چهارم و پنجم قمری نپرداخته است. بنابراین، نگارندگان این مقاله با این پرسش مواجهند: حنبلیان چگونه در ایجاد اختلافات اجتماعی بغداد طی سده‌های چهارم و پنجم قمری تأثیرگذار بودند؟ (سؤال) رویکرد فکری و اعتقادی حنبلیان به همراه حمایت‌های حکومتی، سبب سوق دادن آن‌ها به اقداماتی گردید که نتیجه آن، هنجارشکنی و ناامنی اجتماعی بود. (فرضیه) کاوش عملکرد حنبلیان بغداد در دو قرن چهارم و پنجم قمری، وضعیت شیعه در آن مقطع تاریخی را در مرکز خلافت عباسی، نشان خواهد داد. (هدف) بررسی به همراه تحلیل تاریخی، می‌تواند راهی برای پاسخ سؤال، آزمایش فرضیه و دست‌یابی به هدف مقاله باشد. (روش) تحمیل فشارهای تاریخی متعدد و متکثر بر شیعه و در عوض، ایستادگی شیعه بر توان‌مندی‌های ذاتی، راز حیات اجتماعی شیعه را به تصویر می‌کشد. (یافته)

واژگان کلیدی

حنبلیان بغداد، خلفای عباسی، شیعیان، قرن چهارم، قرن پنجم.

۱. دانشیار گروه تاریخ دانشگاه فردوسی مشهد - vakili355@yahoo.com

۲. پژوهش‌گر موسسه مطالعات تاریخ معاصر و دانشجوی دکتری دانشگاه شهید بهشتی - mpourghanbar8@gmail.com
تاریخ دریافت: ۹۳/۱/۱۰ تاریخ تأیید: ۹۳/۳/۱۵

مقدمه

حنبلیان در دهه‌های نخستین شکل‌گیری (سه دهه اول قرن سوم)، اوضاع مناسبی در بغداد نداشتند و خلفای وقت عباسی به‌شدت، آنان را زیر فشار گذاشته بودند. بعد از آن و با هم‌سویی خط‌مشی متوکل با افکار و اعتقادات حنبلیان، گروه یادشده در دهه‌های ۲۳۰-۲۴۰ قمری، در مرکز خلافت عباسی قدرت گرفتند. سپس در نیمه دوم قرن سوم، به تدریج بر طرف‌داران آنان افزوده شد و به نفوذی ریشه‌دار در بغداد نایل گردیدند. این فرقه که از دیدگاه عقیدتی، در گروه شدیداً سنت‌گرا و محافظه‌کار اهل تسنن قرار دارند، و از نظر تعامل، در مقایسه با گروه‌های دیگر نیز دارای رویکرد تندرمانه هستند، اوج قدرت و نفوذ خود در بغداد (مرکز خلافت و بزرگ‌ترین شهر جهان اسلام در آن برهه زمانی) را طی قرن‌های چهارم و پنجم قمری احساس کردند؛ چنان‌که به عنوان مهم‌ترین و برجسته‌ترین جناح اهل تسنن در این شهر محسوب می‌شدند. آنان اغلب میان مردم عوام، طرف‌داران زیاد و در بین قشرهای عام جامعه پایگاه اجتماعی داشتند (کرمر، ۱۳۷۵: ۱۰۳؛ فضایی، ۱۳۸۹، ج ۱: ۶۹۵) هم‌چنین از تاثیر زیادی در جریانات دینی، اجتماعی، و حتی سیاسی بغداد طی این سده‌ها گذاشتند. برای تبیین بهتر و روشن‌گرانه موضوع مورد نظر مقاله، سعی شده تا به فعالیت‌های حنبلیان در زمینه امر به معروف و نهی از منکر (البته مطابق با افکار و عقاید شدیداً سنت‌گرایانه و سخت‌گیرانه آنان) توجه گردد که موجب سلب آسایش و آزادی مشروع مردم، و در نهایت بی‌نظمی و اختلال اجتماعی شد هم‌چنین رویکرد فوق‌العاده خصمانه پیروان این فرقه نسبت به شیعیان، اقدامات افراط‌گرایانه نسبت به اقلیت‌های دینی، و حتی موضع‌گیری در مقابل برخی فرق دیگر سنی‌مذهب به‌ویژه شافعی‌مذهبان، به‌عنوان مسائل محوری، بررسی می‌گردد.

عملکرد حنبلیان بغداد از آغاز قرن چهارم تا تسلط آل بویه

قرن چهارم را با بررسی «مقتدر» شروع می‌کنیم و با گذر از «قاهر»، «راضی» و «متقی» در آغاز تسلط آل بویه به پایان می‌بریم:

الف) خلافت مقتدر عباسی

دو دهه اول سده چهارم هجری، مصادف با خلافت مقتدر عباسی (حک: ۲۹۵-۳۱۹ ق) به شمار می‌آید. این خلیفه که برخلاف رقیب اصلی‌اش یعنی ابن‌معتز (ابن‌اثیر، ۱۳۸۲، ج

۱۱: ۴۶۰۷)، گویا در آغاز دورهٔ خلافتش، تمایلی به جناح رادیکال اهل سنت نشان نمی‌داد، مدتی بعد از آن که بر سریر خلافت نشست. (سال‌های نخستین قرن چهارم قمری)، تا حدودی به تجدیدنظر در خطامشی خود پرداخت؛ چنان که دستور بازداشت و مجازات وزیر شیعی‌مذهب (ابن فرات) و اطرافیان او، نمونه‌ای از گرایش نسبی خلیفه به سمت جناح تندرو اهل تسنن بود. برای تحلیل این گرایش سیاسی و اعتقادی تقریباً محسوس خلیفه، باید دورنمایی از وضعیت نهاد خلافت، عراق و بغداد را در این زمان ترسیم نمود.

سیر نزولی قدرت خلافت عباسی از اوایل قرن سوم قمری و به عبارتی بهتر از دهه ۲۲۰ قمری، آغاز گردید. از یک طرف، ظهور حکومت‌های محلی در مناطق شرقی و غربی قلمرو اسلامی که به ظاهر تحت نفوذ عباسیان بودند، سبب شد تا در اقتدار دنیوی و حتی معنوی خلفای عباسی به عنوان رهبر روحانی اکثریت مسلمانان غالباً اهل تسنن، چالش جدی وارد گردد، به‌ویژه آن که این حکومت‌ها عمدتاً به صورت نیمه‌مستقل بودند، حتی برخی از آنان هم در زمرهٔ علویان یا خوارج قرار داشتند و رویکرد خصمانه‌ای نسبت به عباسیان برگزیده بودند. از طرف دیگر، خلفای عباسی در این زمان نه تنها در سرزمین‌های شرقی و غربی، بلکه حتی در نواحی مرکزی قلمرو اسلامی یعنی عراق و بلکه حتی در خود بغداد به عنوان دارالخلافه نیز قدرت و اختیاری نداشتند و به عنوان بازیچه‌ای در دستان امرای نظامی ترک محسوب می‌شدند.

روند قدرت‌یابی نیروی نظامی ترکان در بغداد که از اوایل قرن سوم قمری آغاز شده بود، در دههٔ ۲۲۰ قمری کاملاً محسوس گردید. از دهه ۲۳۰ قمری، خلفا کاملاً زیر نفوذ آنان قرار گرفتند تا آن جا که در صورت تخطی از خواسته‌های امرای ترک، مجازات‌های سختی برای آنان در نظر گرفته شده، حتی به مرگ محکوم می‌شدند. هم‌چنین رواج اندیشه‌های معتزلی و فلسفی برگرفته از افکار یونانی که مأمون در اواخر قرن دوم قمری در عرصهٔ فکری نواحی مرکزی قلمرو اسلامی منتشر کرد، سبب تشدید آراء ناهمگون فکری در مرکز جهان اسلامی گردید. با این اوصاف، فضای حاکم بر عراق و بغداد، هم از بعد سیاسی-نظامی و هم فکری-فرهنگی، به نفع نهاد خلافت عباسی نبود. به همین سبب، متوکل در دههٔ ۲۴۰ قمری، سعی نمود تا با نشان دادن گرایش شدید به آن قسمت از افکار کاملاً سنت‌گرایانه و محافظه‌کارانه مذهب اهل تسنن، و منسخت‌گیرانه نسبت به اقلیت‌های دینی و فکری مانند شیعیان، یهودیان، مسیحیان، معتزله، فیلسوفان، توجه جناح راست و محافظه‌کار اهل تسنن به ویژه حنبلیان را به سوی خود جلب نماید.

متوکل درصدد بود تا از این طریق، پایگاه اجتماعی مطمئن و محکمی در مناطق مرکزی قلمرو اسلامی و به ویژه بغداد برای خود فراهم نماید تا به وسیله آن، هم موقعیت دنیوی خود را در نبرد با ترکان بر سر قدرت تقویت نماید و هم به ترمیم جایگاه معنوی خود، با تقویت متشرعان سنی مذهب در دارالخلافه، و همسان سازی نسبی فکری به نفع سنت‌گرایان و علیه عقل‌گرایان در جامعه بغداد مبادرت ورزد. دور از انتظار نبود که مقتدر هم که تقریباً نیم‌قرن بعد از متوکل بر سریر خلافت نشست و همان چالش‌های متوکل در تقویت خلافت، بر سر راه او نیز قرار داشت، او را به این فکر سوق داده باشد که راه چاره را در گرایش به جناح شدیداً سنت‌گرا و محافظه‌کار اهل تسنن ببیند. اگرچه صبغه این چرخش سیاسی و عقیدتی او، به اندازه متوکل پررنگ و محسوس نبود.

غضب کردن بر مهم‌ترین و کلیدی‌ترین خاندان شیعی مذهب در ساختار وقت حکومت، از سوی مقتدر عباسی، در واقع چراغ سبزی بود برای حنبلی‌مذهبان تا آزادی عمل بیش‌تری در قبال کینه‌جویی علیه مهم‌ترین اقلیت مذهبی در بغداد یعنی شیعیان نشان دهند. بغداد دچار هرج و مرج شد و برای چندین روز، چپاول اموال مردم و ناامنی، تصویری از سیمای اجتماعی بغداد بود (ابن مسکویه، ۱۳۷۶، ج ۵: ۷۰). گسترش نفوذ چشم‌گیر حنبلیان در بغداد از این زمان، دشمنی شدید آنان با فرقه‌های دیگر به ویژه شیعیان (کرمر، ۱۳۷۵: ۱۰۳)، هم‌چنین افراط‌گرایی پیروان این جناح اهل تسنن، این نکته را نشان می‌دهد که آنان در جریان این بی‌ثباتی اجتماعی، نقشی مهم ایفا کردند. گسترش نفوذ حنبلیان، به تدریج، اثرهای جدی خود را بر اختلالات اجتماعی بغداد نشان داد. بنا بر روایت، در سال ۳۰۶ قمری، تنش شدیدی میان حنبلیان و برخی گروه‌های دیگر در گرفت. وضعیت کاملاً وخیم گردید تا آن‌جا که به فرمان خلیفه، تعدادی از عناصر حنبلی برپاکننده این آشوب، دست‌گیر و بلافاصله به بصره تبعید و در آن‌جا زندانی شدند (ابن‌اثیر، ۱۳۸۲، ج ۱۱: ۴۶۹۱).

خلیفه عباسی، تا جایی می‌توانست اقدامات حنبلیان را تحمل نماید که بتواند از آن‌ها به عنوان اهرم فشار علیه مخالفان به‌ویژه شیعیان، در مواقع مورد نیاز بهره‌برد. اما زمانی که حنبلیان از حدود مورد نظر خلیفه عبور کردند، تحرکات آن‌ها به ایجاد اختلال و ناامنی اجتماعی تبدیل شد. همین امر نیز اقتدار و نفوذ سیاسی خلافت را به عنوان حاکمان دنیوی مسلط بر دارالخلافه با چالش جدی مواجه ساخت، و این امر اصلاً به نفع خلیفه نبود.

در سال‌های ۳۰۷ و ۳۰۹ قمری، دو آتش‌سوزی وحشتناک و گسترده، بسیاری از نقاط محله شیعه‌نشین کرخ را فراگرفت، چنان‌که اموال زیادی طعمه آتش شد؛ حتی در این ماجرا، افرادی جان خود را از دست دادند (ابن‌اثیر، ۱۳۸۲، ج ۱۱: ۴۶۹۷ و ۴۷۰۷). گرچه در منابع، علت آتش‌سوزی آشکارا عنوان نشده ولی با در نظر گرفتن مشخصه‌هایی که پیش از این برای حنبلیان ذکر گردید و با توجه به مبادرت آنان به اقدامات مشابه که در ادامه مقاله خواهد آمد، دور از واقعیت نیست که برخی پیروان فرقه یادشده، در این‌گونه حوادث تاثیرگذار بوده باشند.

تأکید شدید حنبلیان بر سنت و افراط آنان در محافظه‌کاری از بعد اعتقادی و دینی، سبب می‌شد تا بر ضد هرگونه نظر و عملکردی متفاوت با عقاید حنبلی، موضع‌گیری سیاسی تندروانه بگیرند؛ مانند سلفی‌های کنونی و القاعده که از بعد اعتقادی، به شدت سنتی، محافظه‌کار و بنیادگرا، اما از نظر سیاسی، تندرو هستند. همین مسأله موجب شد تا حنبلیان در جامعه اختلال ایجاد کنند. نمونه برجسته و صریح چنین رویکردی، رفتار آنان با یکی از برجسته‌ترین علمای سنی‌مذهب جهان اسلام در آن برهه زمانی یعنی محمدبن جریر طبری بود. شخص مذکور فقط به این دلیل که رویکرد فکری متفاوتی با حنبلیان داشت، افراط‌گرایان به شدت او را زیر فشار گذاشتند: «حنبلیان بغداد از فرط فراوانی، شماره نمی‌شدند، پس بر او شوریدند و گفتند آن‌چه خواستند» (ابن‌اثیر، ۱۳۸۲، ج ۱۱: ۴۷۱۴). حنبلیان پس از کتک زدن و مجروح ساختن، خانه‌اش را محاصره نمودند (شهابی، ۱۳۷۵: ۱۶)، سپس او را به کفر متهم کردند و حتی هنگامی که در ۳۱۱ قمری درگذشت، مانع از خاک‌سپاری او شدند، تا جایی که طبری شب هنگام و در خانه‌اش دفن گردید (ابن‌اثیر، ۱۳۸۲، ج ۱۱: ۴۷۱۲-۴۷۱۳).

در اواخر خلافت مقتدر (سال ۳۱۷ قمری) چالش اجتماعی دیگری در بغداد روی داد. درگیری هنگامی آغاز شد که یکی از علمای حنبلی، تفسیری حنبلی‌گرایانه از یکی از آیات قرآن ارائه داد. همین امر، موجب اختلاف نظر شدیدی میان علمای فرقه‌های مذهبی شد و تنش را به میان مردم عوام کشاند. آشوب و بی‌نظمی گسترش یافت تا جایی که برخی افراد در این رویداد، کشته شدند. سرانجام، مداخله نیروهای حکومتی موجب خوابیدن فتنه گردید (ابن‌اثیر، ۱۳۸۲، ج ۱۱: ۴۷۸۱؛ سیوطی، ۱۹۹۹: ۳۳۳).

ب) خلافت قاهر عباسی

با مرگ مقتدر، قاهر عباسی (حک: ۳۱۹-۳۲۲ ق) بر تخت خلافت نشست. قدرت

حنبلیان در بغداد که سیر صعودی خود را طی می‌کرد، در دوره خلافت سه‌ساله خلیفه جدید، بیش از پیش افزایش یافت. همین مسأله، با توجه به ویژگی‌ها و افکار حنبلیان، جو وحشت و توأم با خفقان را بر فضای بغداد برای گروه‌های غیرحنبلی، به ویژه فرقه‌های خارج از اهل تسنن، و شیعیان حکم‌فرما نمود. شیعیان بغداد، در وضعیت بسیار بدی قرار گرفتند، تا آن‌جا که حنبلیان مسجد برائا در محله شیع نشین کرخ را تخریب و به گورستان تبدیل کردند (صولی، ۱۹۳۵: ۱۳۶)، حتی اوضاع چنان به وخامت گرایید که ابومحمدحسن بن علی بربهاری (رهبر وقت حنبلیان) به نزد خلیفه رفت و به او پیشنهاد نمود تا بنی‌هاشم را قلع و قمع نماید (تنوخی، ۱۹۷۱: ۲۹۵). اگرچه خلیفه عباسی درصدد هم‌سوئی کامل با حنبلیان بود و تحت تأثیرشان، فرمان‌هایی مطابق خطمشی و عقاید حنبلی در بغداد صادر کرد (ابن‌اثیر، ۱۳۸۲، ج ۱۱: ۴۸۳۳؛ سیوطی، ۱۹۹۹: ۳۳۵)، در آن سوی، برخی افراد بانفوذ دارالخلافت که خطمشی متفاوتی با خلیفه داشتند، واکنشی شدید به عملکرد حنبلیان نشان دادند و خلیفه را نیز تقریباً با خود هم‌سو نمودند. یکی از اقدامات، دستور لعن معاویه و یزید بر منابر بود. این ماجرا، تحریک شدید حنبلیان را در پی داشت و موجب آشوب گسترده آنان گردید. طبق فرمان امیرالامرا و وزیر خلیفه، بربهاری تحت تعقیب گرفت. اگرچه او گریخت، اما برخی از یاران نزدیکش دست‌گیر شدند و به بصره و عمان تبعید گردیدند (ابن‌اثیر، ۱۳۸۲، ج ۱۱: ۴۸۳۲؛ ابن‌مسکویه، ۱۳۷۶، ج ۵: ۳۵۳-۳۵۴ و ۳۹۱؛ ذهبی، ۱۹۹۴: ۶). به دنبال این رویداد، برخی رهبران حنبلی، به منظور جلوگیری از فتنه احتمالی، کاملاً زیر فشار قرار گرفتند. باید به این نکته توجه نمود که رویکرد اکثر خلفای عباسی نسبت به حنبلیان، کاملاً سودجویانه بود. به عبارتی بهتر، آنان نه از روی اعتقاد، بلکه در جهت منفعت خود و ساختار خلافت، سیاست و خطمشی خود را در قبال حنبلیان تنظیم می‌کردند. بسیاری از این خلفا، در اوایل خلافت خود یعنی زمانی که هنوز جایگاه آنان به عنوان رهبر جامعه اهل تسنن تثبیت نشده و به یک پایگاه اجتماعی قدرت‌مندی در جامعه اسلامی، به ویژه نواحی مرکزی قلمرو اسلامی و عراق نیاز داشتند، از حنبلیان حمایت نموده، با آنان هم‌سوئی نشان می‌دادند. این موضوع، هنگامی بیش‌تر قابل درک و توجیه‌پذیر است که به این نکته اشاره گردد که در این مقطع زمانی، خلافت عباسی از بعد سیاسی و نظامی، تقریباً به طور کامل، در سیطره ترکان قرار داشت و خلفا، به واقع، بازیچه‌ای در دست امرای نظامی ترک محسوب می‌شدند. میزان تضعیف قدرت آنان به اندازه‌ای چشم‌گیر بود که نه تنها در عراق بلکه حتی در بغداد نیز قدرت سیاسی و نظامی

زیادی نداشتند.

علاوه بر نیروهای ترک که سبب تزلزل پایه‌های سیاسی خلافت بودند، رشد روزافزون شیعیان و همچنین نفوذ زیاد معتزلیان، سبب می‌گردید تا خلفای عباسی در زمینه فکری و مذهبی نیز در موقعیت باثباتی قرار نداشته باشند. این عوامل، موجب می‌شد تا برخی خلفا، بدین سوی متمایل شوند که به حنبلیان هم‌چون ابزاری در جهت احیای اقتدار سابق خلافت (در قرن دوم)، و یا حداقل جلوگیری از سستی بیش از پیش بنیان‌های خلافت عباسی، روی خوش نشان دهند؛ زیرا حنبلیان در جهت سنت‌گرایی شدید، رویکرد بنیادگرایانه به مسائل دینی و گرایش فکری محافظه‌کارانه خود، در پی حفظ وضعیت موجود جامعه اسلامی بودند. آنان بیش از گروه‌های دیگر اهل تسنن، نسبت به اقلیت‌های دینی و گروه‌های فکری مخالف با جریان اصلی اهل تسنن، رویکرد خصمانه اتخاذ نمودند، و به مراتب کم‌تر از آنان در قبال این که ساختار اجتماعی، سیاسی و مذهبی موجود، دچار تغییراتی گردد، روی خوش نشان می‌دادند و به دنبال حفظ نظم موجود بودند. البته به این نکته باید توجه کرد، که اگرچه خلفای عباسی، برای هدف مذکور، با حنبلیان هم‌کاری می‌کردند، اغلب اوقات، همین توجه و حمایت سبب می‌گردید تا اقدامات تندروانه حنبلیان، از خط قرمز مورد نظر خلفا عبور کند. این نوع فعالیت‌های حنبلیان، بی‌ثباتی و اختلالات اجتماعی در عراق (به عنوان قلمرو اصلی و مستقیم خلافت عباسی) را به همراه داشت. این جریان به طور طبیعی، برای نهاد خلافت خوشایند نبود، زیرا نشان می‌داد که قدرت عباسیان به عنوان ساختار سیاسی وقت، آن قدر دچار ضعف، تزلزل و رخوت گردیده که حتی توانایی ایجاد امنیت در محدوده کم‌وسعتی مانند عراق و حتی دارالخلافه جهان اسلام (بغداد) را ندارد. بنابراین، وجهه سیاسی خلافت عباسی، بیش از پیش با چالش روبه‌رو شد. با این اوصاف، خلفای عباسی سعی می‌کردند تا در برابر حنبلیان واکنش نشان داده، حتی در صورت نیاز هم به قوه قهریه و خشونت متوسل شوند (صولی، ۱۹۳۵: ۶۲-۶۳؛ ابن خلکان، ۱۳۶۴، ج ۴: ۲۹۸-۲۹۹؛ ذهبی، ۱۹۹۴: ۲۸).

ج) خلافت راضی عباسی

راضی عباسی (حک: ۳۲۳-۳۲۹ق) بعد از القاهر بر سریر خلافت نشست. از یک‌سو، روایت شده که او برخلاف خلیفه سابق، گرایش رادیکال به مذهب تسنن نداشت و بلکه اهل تسامح بود (سیوطی، ۱۹۹۹: ۳۳۹). از سوی دیگر، در سال‌های نخست خلافت همین

شخص، اقدامات هنجارشکنانه و خشونت‌آمیز حنبلیان در بغداد به اوج رسید و خود را به صورت یک معضل اجتماعی حاد نشان داد. با این اوصاف، طبیعی بود که خلیفه برای مقابله با آنان وارد عمل شود. در جمادی‌الاول ۳۲۳ قمری، با تحریک برپهاری، تعدادی از مغازه‌های بغداد غارت شد (صولی، ۱۹۳۵: ۶۵). در ماه شعبان، شیعیانی که قصد برگزاری مراسم دینی داشتند، در تیررس خشم حنبلیان قرار گرفته، در پی آن تنش و درگیری سختی میان طرفین به وجود آمد، که با اقدام فوری و موثر صاحب شرطه بغداد، فتنه خاموش گردید و آشوب‌گران حنبلی سرکب شدند (صولی، ۱۹۳۵: ۱۳۵). سپس در رمضان همان سال، چندین آتش متوالی محله کرخ را فرا گرفت. روایت شده، ۴۸ قسمت از بازار در آتش سوخت و تاجران فراوانی نیز متحمل ضرر مالی شدند. در پی آن، خلیفه سعی کرد تا اندکی از صدمات اقتصادی را با پرداخت غرامت جبران نماید. بعد از بررسی رویداد توسط نمایندگان خلافت، مشخص شد که آتش‌سوزی‌ها را برخی حنبلیان به‌وجود آورده‌اند، از این رو، صاحب شرطه، مجازات عوامل واقعه را در دستور کار خود قرار داد. او تعدادی از حنبلیان، از جمله یکی از یاران نزدیک برپهاری را دستگیر کرد و به زندان انداخت (همدانی، ۱۹۶۱: ۹۲).

در این مقطع زمانی، جو خفقانی که حنبلیان بر جامعه بغداد گستراندند، به اندازه‌ای مهیب بود که پیروان فرقه‌های مذهبی دیگر، جرأت برگزاری مراسم دینی خود را نداشتند. در این میان، شیعیان بیش از گروه‌های دیگر زیر فشار بودند. زیارت مرقد امامان شیعه، اقدامی فوق‌العاده خطرناک محسوب می‌شد (تنوخی، ۱۹۷۱: ۴۴). حتی کسانی که برای امام حسین (ع)، به طور مخفیانه نیز سوگواری و نوحه‌سرایی می‌نمودند، از نگاه حنبلیان، سزاوار مرگ بودند (تنوخی، ۱۹۷۱: ۲۳۳). مسلمانان حنبلی با دستاویز قرار دادن امر به معروف و نهی از منکر، موجب سلب آسایش و امنیت مردم می‌شدند. هجوم به خانه‌های ساکنان بغداد، برای یافتن آلات لهو و لعب، و استنطاق مردان و زنان در کوچه و خیابان برای یافتن رابطه میان آن‌ها (ابن‌اثیر، ۱۳۸۲، ج ۱۱: ۴۸۶۴؛ تنوخی، ۱۹۷۱: ۲۳۳)، از جمله اقدامات هنجارشکنانه حنبلیان در جامعه بغداد در آن دوره بود که سبب سلب آسایش، اختلال در امنیت، و در نتیجه بی‌ثباتی اجتماعی در دارالخلافه جهان اسلام شد. اگرچه صاحب شرطه بغداد، با انتشار اعلامیه، محدودیت‌هایی هم‌چون جلوگیری اجتماع بیش از دو نفر حنبلیان را در ملاعام تعیین نمود، این تدبیر، چندان سودمند نبود، بلکه این اقدام حتی خشم و تحریک این مسلمانان افراطی را به همراه داشت و آنان را بیش از پیش به

سلب آسایش مردم برانگیخت: «حنابله از کورانی که در مسجد سرای گزیده بودند، یاری خواستند به گونه‌ای که اگر شافعی مذهبی بر این کوران گذر می‌کردند او را با عصای خود میزدند تا دم مرگ» (ابن اثیر، ۱۳۸۲: ج ۱۱: ۴۸۶۴).

این گونه کنش‌های حنبلیان، جامعه اسلامی را در عراق و به ویژه در دارالخلافة مسلمین، به سوی یک بحران اجتماعی خطرناک سوق می‌داد، معضلی که می‌توانست بیش از پیش وجهه و اقتدار دینی و سیاسی خلافت رو به افول عباسی را از دید ساکنان قلمرو اسلامی تضعیف کند، زیرا نشان می‌داد، خلفا توانایی ایجاد امنیت نسبی در عراق را ندارند، و حتی از اداره کردن بغداد نیز عاجز هستند. از این رو، خلیفه وقت عباسی را به واکنشی جدی بر ضد حنبلیان واداشت. راضی با صدور اعلامیه‌ای قاطعانه، با حنبلیان اتمام حجت نمود و به آنان هشدار داد که از این گونه اقدامات حذر نمایند:

گاهی شما چنین می‌پندارید که چهره زشت و پلیدتان، به سان خدای جهانیان است و هنجار پست‌تان، به هنجار کبریایی او می‌ماند... زمانی به پیشوایان برگزیده خدشه می‌زنید و شیعه خاندان محمد(ص) را به خداناباوری و گمراهی نسبت می‌دهید... نفرین خدا بر شیطانی که این کارهای زشت را در نگاه شما آراست، و چه فریب‌کار است او! ... من به همه مقدسات سوگند می‌خورم که اگر از آیین نکوهیده و راه کژ خود دست نشوید، تا می‌توانم شما را می‌زنم و دربه در می‌کنم و خونتان را می‌ریزم و بر شما شمشیر خواهم کشید و در سرای و برزنتان آتش خواهم افکند» (ابن اثیر، ۱۳۸۲، ج ۱۱: ۴۸۶۴).

خلیفه در این اعلامیه، تحجر و مقدس‌مآبی حنبلیان و تأثیر سوء آن بر عمل‌کردشان با فرق دیگر مذهبی را نکوهش کرد: «کسانی که با نمایش دین‌داری بر ضد مسلمانان می‌ستیزند دارایی اهل ذمه را می‌چاپند، خود از گمراهانند و به خشم خدا نزدیک هستند» (ابن مسکویه، ۱۳۷۶، ج ۵: ۴۲۶). در نتیجه این واکنش قاطعانه نه تنها از تحرکات حنبلیان کاسته شد، بلکه تا حدی هم زیر فشار قرار گرفتند (ابن مسکویه، ۱۳۷۶، ج ۵: ۴۲۵؛ همدانی، ۱۹۶۱: ۹۱). چنان‌که، عوامل حکومتی، یکی از رهبران آنان را که نقش تأثیرگذاری در ایجاد فتنه‌های حنبلیان طی اوایل دهه ۳۲۰ قمری داشت، به قتل رساندند. مسجد شیعی برائتا که چند سال قبل از آن توسط حنبلیان، ویران و تبدیل به گورستان شده بود، بازسازی گردید و اجساد دفن شده در آن‌جا، بیرون آورده شدند (صولی، ۱۹۳۵: ۱۳۶). با این حال، پیروان این جناح تندرو و سنت‌گرا، بیکار ننشستند و کوچک‌ترین فرصت را در اجرای

اهداف خود مغتنم می‌شمردند؛ به طوری که با کاهش نسبی فشار دستگاه خلافت بر آن‌ها در سال ۳۲۶ قمری، دوباره درصدد ایجاد تحرکاتی برآمدند. از این‌رو، امیرالامرای وقت (ابن‌رائق)، به شدت به برپهاری هشدار داد و او را از ایجاد فتنه بر حذر داشت (صولی، ۱۹۳۵: ۱۰۳). با وجود این، او که برجسته‌ترین، متعصب‌ترین و چالش‌برانگیزترین رهبر حنبلیان در قرن‌های چهارم و پنجم قمری بود، تا زمان مرگش (۳۲۹ ق)، کاملاً توسط عوامل دستگاه خلافت عباسی، زیر نظر قرار داشت (ابن‌ابی‌یعلی، ۱۹۹۹: ۱۰۴-۱۱۹؛ ذهبی، ۱۹۹۴: ۲۵۸-۲۶۰).

د) خلافت متقی عباسی

با مرگ راضی، متقی (حک: ۳۲۹-۳۳۳ ق) جانشین او گردید. این تحولات ناشی از تغییر خلیفه و جابه‌جایی و انتقال قدرت که پیامد آن نیز بی‌ثباتی نسبی سیاسی و درهم ریختگی امور خلافت و ادارهٔ جامعه تا قبل از تثبیت جایگاه خلیفهٔ جدید بود، جناح تندرو اهل تسنن را بر آن داشت تا از فرصت استفاده نموده، دوباره به ابراز وجود بپردازند. موضع‌گیری علیه فرق مذهبی دیگر و تلاش به منظور ویرانی دوباره مسجد شیعی برائا، از برنامه‌های حنبلیان برای ایجاد فتنه و آشفتگی اجتماعی حکایت می‌کرد، اما این نقشهٔ آن‌ها، به مرحله اجرا نرسید؛ زیرا خلیفه جدید، فوراً دست به کار شد و قاطعانه واکنش نشان داد. متقی، فرمان دستگیری برخی آشوب‌طلبان حنبلی را صادر نمود و از سوی دیگر، افرادی را برای محافظت از مسجد برائا گماشت (صولی، ۱۹۳۵: ۱۹۸). خلیفه با مشی سخت‌گیرانهٔ خود نسبت به حنبلیان، طی دوره چهار سالهٔ خلافتش، پیروان این فرقه را در موضع انفعال و انزوا قرار داد.

اقدامات حنبلیان بغداد در اوج قدرت آل بویه

در سال ۳۳۳ قمری، تحولاتی برجسته و تأثیرگذار در ساختار سیاسی عراق و بغداد روی داد؛ بدین ترتیب که آل بویه بر مرکز خلافت مسلط شدند. مستکفی جانشین متقی پس از یک سال خلافت (حک: ۳۳۳-۳۳۴ ق)، توسط بویه‌یان شیعی مذهب کنار گذاشته شد و مطیع (حک: ۳۳۴-۳۶۳ ق) به خلافت منصوب گردید.

ه) خلافت مطیع عباسی

حنبلیان که در این برهه زمانی، وضعیت مطلوبی نداشتند و دارای آزادی عمل دلخواه

خود نبودند، با تسلط آل بویه شیعی مذهب، باز هم در محدودیت قرار گرفتند و نتوانستند فعالیت‌های اخلاص گرانه خود را مطابق میل از سر بگیرند (ابن اثیر، ۱۳۸۲، ج ۱۲: ۵۰۹۱). علی‌رغم این، از این زمان تا دوره افول قدرت آل بویه (اواخر دهه ۳۸۰ق)، هم‌چنان نقشی مهم و تأثیرگذار در ایجاد تنش‌های اجتماعی بغداد ایفا نمودند، زیرا تسلط سیاسی شیعیان بر بغداد (دارالخلافة اهل تسنن)، به هیچ وجه به مذاق طرفداران این فرقه سازگار نبود و خشم شدید آنان را بر می‌انگیخت. با این اوصاف، آنان با وجود محدودیت‌های فراوان و فقدان آزادی برای اعمال آشوب طلبانه خود، از هر راهی برای تضعیف نفوذ شیعیان و ضربه زدن بر ساختار حکومتی موجود در عراق بهره می‌بردند که نتیجه آن هرج و مرج اجتماعی و بی‌ثباتی سیاسی بود. بنابراین، مبارزه با اقتدار شیعیان در مرکز خلافت اهل تسنن، بهترین محرک برای کنش‌های حنابله تندر (در قیاس با حنفیان و شافعیان میانه‌رو) در زمان تسلط آل بویه بر بغداد بود. بی‌جهت نبود که شیعیان در این زمان، به دلیل آزادی مراسم دینی و برخورداری از حمایت آل بویه، بیش از پیش در نوک پیکان حملات و خشم حنبلیان قرار داشتند (بارانی، ۱۳۸۸: ۹۱-۱۱۰). در ماه رمضان ۳۴۰ قمری، باز هم اختلافات مذهبی، موجب شعله‌ور شدن آتش فتنه در محله شیعه‌نشین کرخ بغداد شد (ابن الجوزی، ۱۹۹۲: ۸۴). پس از چند سال آرامش نسبی که نتیجه اقتدار معزالدوله بویه‌ی و نفوذ نیروهای بویه بر امور بغداد و در نتیجه نبود فرصت برای تحرک نیروهای حنبلی در دارالخلافة، در جمادی‌الاول ۳۴۸ قمری، درگیری مهیبی میان طرفین روی داد، که نتیجه آن هم کشتار طرفین بود. بسیاری از مناطق دومیین محله مهم شیعه‌نشین بغداد (باب الطاق) طعمه حریق گردید (ابن جوزی، ۱۹۹۲: ۱۱۸). یک‌سال بعد از آن، در شعبان ۳۴۹ قمری باز هم تنش به اوج خود رسید. این بار، آشوب، سیمایی بسیار مهیب و توأم با فجایع تکان دهنده به خود گرفت. بسیاری از نقاط بغداد درگیر این ماجرا شدند و دارالخلافة، دچار هرج و مرج گردید (ابن اثیر، ۱۳۸۲، ج ۱۲: ۵۰۷۴؛ ابن الجوزی، ۱۹۹۲: ۱۲۶). حنبلیان که در اصول تندر وانه خود پایدار بودند، حتی با وجود نظارت جدی ساختار حکومتی وقت بغداد بر آن‌ها، کوتاه نیامدند و اقدامات خود را پی گرفتند. آنان از هر راهی برای تضعیف نفوذ شیعیان در بغداد و ضربه زدن به آن‌ها سوءاستفاده می‌کردند. در محرم ۳۵۳ قمری، هنگامی که شیعیان در صدد برگزاری مراسم شهادت امام حسین (ع) بودند، نزاعی سخت و خونین به وقوع پیوست که پیامد آن، طبق معمول، قتل و چپاول اموال نه تنها شیعیان بلکه برخی دیگر از ساکنان بغداد بود (ابن اثیر، ۱۳۸۲، ج ۱۲: ۵۱۰۰).

و) خلافت طائع عباسی

مطیع بعد از بیست و پنج سال خلافت صوری درگذشت. میزان نفوذ خلفا در این زمان، بیش از پیش در ورطه اضمحلال قرار داشت و آنان تقریباً هیچ اختیاری نداشتند. طائع (حک: ۳۶۳-۳۸۱ق) جانشین او گردید. او نیز وضعیتی بهتر از خلیفه پیشین نداشت. در آغاز دهه ۳۶۰ قمری، دو چالش اجتماعی وحشتناک و پردامنه، در بغداد روی داد: نزاع اول در سال ۳۶۱ قمری، هنگامی شروع شد که برخی سنیان افراطی، سعی در تحریک عامه اهل تسنن به منظور جهاد داشتند. همین مسأله، موجی از اضطراب را در بغداد پدید آورد. افراد ولگرد و اوباش، درصدد سوءاستفاده از این اوضاع آشفته و غیرطبیعی برآمدند و بر شدت ناامنی و بی‌ثباتی افزوده و به غارت اموال مردم پرداختند. اوضاع به اندازه‌ای بحرانی گردید که برخی، به تشکیل گروهک‌هایی به منظور چپاول پرداختند. افرادی در این واقعه کشته شدند و خانه‌های زیادی در آتش سوخت. محله کرخ، یکی از مناطقی بود که به شدت دچار حریق گردید (ابن اثیر، ۱۳۸۲، ج ۱۲: ۵۱۵۸). یکی از عوامل حکومتی در شعبان سال بعد، فردی از ساکنان بغداد را به قتل رساند. مردم خشمگین، قاتل را دستگیر، کردند و پس از کشتن جسدش را سوزاندند. کار به همین جا ختم نشد، بلکه توده ناراضی به یکی از زندان‌های حکومتی ریخته، زندانیان را آزاد نمودند. وزیر خلیفه، خودش دست به کار شد و به حاجب خود دستور داد تا افراد ناراضی را دستگیر کند و شورش را بخواباند. حاجب که یک سنی متعصب بود، همراه با یارانش، محله شیعه‌نشین کرخ را هدف قرار داد. او در چندین نقطه، آتش‌سوزی گسترده‌ای به وجود آورد که تبعات تکان‌دهنده و وحشتناکی داشت، تا آن‌جا که علاوه بر سوختن سیصد مغازه، خانه‌های مسکونی و سه مسجد و بنا بر روایت، هفده هزار نفر در آن، طعمه حریق شدند (ابن اثیر، ۱۳۸۲، ج ۱۲: ۵۱۶۶). بدین ترتیب، یک فاجعه انسانی اسفناک در بغداد به وقوع پیوست. بعد از این رویداد، تا بیش از یک دهه، مردم بغداد توانستند روی امنیت و آرامش ببینند، زیرا در این مقطع زمانی، حاکم کاردان و مقتدری همچو عضدالدوله بویه‌ی زمام امور عراق را در دست گرفت و در برابر آشوب‌طلبان و محرکان فتنه، قاطعانه برخورد نمود؛ اما پس از مرگ عضدالدوله و بعد از آن که برای تقریباً دو دهه، امنیت نسبی در دارالخلافه برقرار شد و اوضاع مساعدی بر فضای بغداد حکمفرما بود، بار دیگر نابه‌سامانی اجتماعی در سال ۳۸۴ قمری پدیدار گردید، به طوری که تنش میان اهالی مهم‌ترین مرکز حنبلیان بغداد (باب‌البصره) با ساکنان کرخ بالا گرفت که پیامد آن، از یک‌طرف سوء استفاده اوباش

و غارت‌گران از این وضعیت بود و از سوی دیگر، بسیاری از مناطق بغداد طعمه آتش گردید (ابن اثیر، ۱۳۸۲، ج ۱۲: ۵۳۴۴).

فعالیت‌های حنبلیان در زمان افول بویهیان در بغداد

قادر و قائم عباسی، دو خلیفه بودند که در زمانه افول قدرت و قوت بویهیان مطرحند:

ز خلافت قادر عباسی

با تضعیف قدرت آل بویه در اواخر دهه ۳۸۰ قمری، حنبلیان نیز تا حدود زیادی از فشار خارج شدند و آزادی بیش‌تری در انجام اقدامات تنش‌برانگیز خود به دست آوردند. این برهه زمانی، تقریباً با روی کار آمدن خلیفه جدید یعنی قادر (حک: ۳۸۱-۴۲۲ق) مصادف بود. خلیفه‌ای که هم‌سویی زیادی با جناح تندرو اهل تسنن از خود نشان می‌داد، زیرا از بعد سیاسی، این امر، به نفع او بود. بعد از تقریباً نیم‌قرن سلطه کامل آل بویه بر نهاد خلافت، و دست‌نشاندهی محض خلفای عباسی از یک حکومت شیعی، در این زمان که حاکم مقتدری مانند معزالدوله و عضدالدوله نیز حضور نداشت و مدعیان بویه‌ی علی‌ه یک‌دیگر موضع‌گیری کرده بودند، این بهترین فرصت برای قادر بود تا زمینه احیای نسبی نفوذ و اقتدار نهاد خلافت را فراهم نماید؛ به‌ویژه آن‌که او در اوایل دوره خلافت خود قرار داشت و ایجاد یک پایگاه اجتماعی قدرتمند و بانفوذ در میان جناح محافظه‌کار و به شدت سنت‌گرای مذهب اهل تسنن، می‌توانست برای تثبیت قدرت او علیه گروه‌های دیگر به ویژه شیعیان ثمر بخش باشد. قادر با این اوصاف و با این رویکرد، باعث شد تا حنبلیان نیز برای ازسرگیری فعالیت‌های افراط‌گرایانه، جری‌تر شوند. اهالی باب‌البصره، در هیجده محرم ۳۸۹ قمری، به مناسبت قتل مصعب‌بن‌زبیر و به عنوان عکس‌العملی در برابر سوگواری عاشورای شیعیان، به عزاداری پرداختند. هم‌چنین در ۲۶ ذی‌الحجه، به مناسبت روز غار (همراهی ابوبکر با پیامبر در مسیر مکه به مدینه) و در واکنش به روز غدیر، به جشن و پایکوبی مبادرت ورزیدند (ابن اثیر، ۱۳۸۲، ج ۱۲: ۵۳۹۴). این اقدامات که به علت دشمنی شدید با شیعیان بود، طبیعتاً پیامدی جز کاشتن دوباره تخم نفاق در جامعه اسلامی و ایجاد برخوردهای اجتماعی نداشت. به علت همین مسأله در سال ۳۹۳ قمری، بغداد به آشوب کشیده شد. تبهکاران و دزدان از این وضعیت سوءاستفاده کردند و ناامنی رواج یافت تا آن‌که در نهایت، زمام‌داران حکومتی وارد عرصه شده، اوباش را سرکوب کردند و برای

جلوگیری از ایجاد فتنه، هر دو فرقه مذهبی (شیعی و سنیان افراطی) را از انجام دادن آیین دینی برحذر داشتند (ابن اثیر، ۱۳۸۲، ج ۱۲: ۵۴۲۰؛ ابن الجوزی، ۱۹۹۲: ۳۳ و ۳۷؛ ابن کثیر، ۱۹۹۰: ۳۳۲). در ربیع الاخر همین سال، اقلیتی دینی غیر از شیعیان، در تیررس خشم سنیان افراطی در بغداد قرار گرفتند. این بار، برخی افراد سنی مذهب عامی و تندرو به مسیحیان حمله کردند. در جریان این رویداد، نه تنها اموال آنان غارت گردید، بلکه کلیسا و خانه‌های آنان هم طعمه حریق شد. در این میان، حتی به برخی از مسلمانان نیز تجاوز کردند و تعدادی مرد و زن جان خود را از دست دادند. این ناهنجاری، آشوب و نابه‌سامانی برای چندین ماه بغداد را در خود فرو برد (ابن جوزی، ۱۹۹۲: ۳۲؛ ابن کثیر، ۱۹۹۰: ۳۳۳). بدین ترتیب، مرکز خلافت و بزرگ‌ترین شهر جهان اسلام در آن مقطع زمانی، گرفتار یک بحران اجتماعی حاد گردید.

یکی از تکان‌دهنده‌ترین و پردامنه‌ترین منازعات اجتماعی، در اواسط سال ۳۹۸ قمری به وجود آمد. رویدادی که حنبلیان در آن، نقش بسیار مهمی ایفا نمودند. تنش‌های آغاز شد که برخی اهالی باب‌البصره، نزد یکی از علمای شیعی در کرخ رفتند و به او در درون مسجد، بی احترامی و اهانت کردند. این کار، واکنش شیعیان را به دنبال داشت و آنان نیز در مقابل، به چنین اقدامی در مورد برخی علمای اهل تسنن مبادرت ورزیدند. اهالی سه محله اصلی حنبلی‌نشین بغداد (باب‌البصره، باب‌الشعیر و قلائین) در برابر شیعیان کرخ موضع گرفتند و به درگیری پرداختند. تنش به اوج خود رسید. با درخواست کمک علمای سنی از خلیفه وقت (قادر)، او نیز به طور غیرمستقیم، عناصر خلافت را برای حمایت از آنان بسیج نمود. دسته افراطی اهل سنت، حالت تهاجمی گرفتند و دست به خشونت زدند و حتی برخی محله‌های شیعه‌نشین را به آتش کشیدند. ناامنی و هرج و مرج، جامعه بغداد را در وضعیت بسیار بدی قرار داد. سرانجام، عمیدالجیوش، نماینده امیربویه در بغداد، با نیروهایش وارد دارالخلافت گردید. اگرچه بویه‌پیمان در این برهه زمانی، همانند دوره معزالدوله و عضدالدوله، دارای اقتدار زیادی نبودند و بغداد را به طور کامل زیر نفوذ نداشتند و دوره افول خود را طی می‌کردند، هنوز هم بر دارالخلافت تسلط نسبی داشتند. در واقع، از اوایل قرن پنجم، روند ضعف آل بویه کاملاً محسوس بود و این ضعف تشدید گردید، اما با دخالت آنان و دستگیری عناصر اصلی، فتنه بعد از مدت‌ها تداوم، فرونشست (ابن الجوزی، ۱۹۹۲، ۵۸-۵۹؛ ابن کثیر، ۱۹۹۰: ۳۳۸-۳۳۹).

طی همین منازعات فرقه‌ای بود که راهزنان و اوباش، از وضعیت هرج و مرج استفاده

کرده، به دزدی، چپاول و ایجاد مزاحمت برای مردم مبادرت نمودند، چنان که مسجد برائا نیز از اهداف غارت‌گری آنان بود. با این حال، صاحب شرطه بغداد تلاش فراوانی را برای سرکوب آن‌ها و ایجاد امنیت آن‌جا داد تا جایی که برخی از اوباش را دست‌گیر و به شدت مجازات کرد (ابن جوزی، ۱۹۹۲: ۵۸).

با تضعیف روزافزون قدرت آل بویه در بغداد و اعطای آزادی عمل قادر به حنبلیان، بیش از پیش، بر شدت خشونت و ستیزه‌جویی این جناح تندرو اهل تسنن افزوده شده و اختلالات اجتماعی ناشی از تحرکات افراد حنبلی در بغداد شدت گرفت. بار دیگر، مسیحیان در نوک پیکان اقدامات خرابکارانه حنبلیان قرار گرفتند. موضوع از این قرار بود که همسر یکی از اشخاص برجسته و با نفوذ مسیحی بغداد در سال ۴۰۳ قمری درگذشت. مسیحیان به برگزاری تشریفات تدفین او طبق رسوم دینی خود برآمدند و حتی صلیب‌ها را برافراشتند. در این بحبوحه، برخی حنبلیان باب‌البصره درصدد جلوگیری از این کار برآمدند که با مقاومت برخی از مسیحیان مواجه شدند. افراد دیگری به حنبلیان پیوستند و به مسیحیان هجوم آوردند. آنان به کلیسا پناه بردند، اما افراط‌گرایان اهل تسنن، به داخل کلیسا ریخته، آن‌جا را به همراه خانه‌های مسیحیان چپاول کردند. موجی از مخالفت با مسیحیان در بغداد به راه افتاد و فتنه، بغداد را فراگرفت. آشوب‌گران از قادر عباسی نیز درخواست همراهی کردند. خلیفه، رئیس وقت مسیحیان بغداد را به دارالخلافه فراخواند. او نیز بعد از امتناع اولیه، به دلیل وضعیت سختی که هم‌کیشانش دچار آن شده بودند، نزد قادر رفت و بعد از پرداخت اموالی به خلیفه، نظر او را برای خواباندن فتنه جلب نمود (ابن کثیر، ۱۹۹۰: ۳۴۸).

هم‌چنین سه منازعه فرقه‌ای میان سنیان رادیکال با شیعیان در سال‌های ۴۰۶، ۴۰۸ و ۴۰۹ قمری روی داد که طبیعتاً هرکدام، تبعات اجتماعی ویران‌گری برای جامعه بغداد داشت. عامل اصلی آشوب سال ۴۰۶ قمری، درگیری میان اهالی باب‌الشعیر(از مراکز مهم حنبلی) با کرخ بود که به تنش و چپاول اموال برخی خانه‌ها و مغازه‌ها منتهی شد (ابن‌الجوزی، ۱۹۹۲: ۱۱۱؛ ابن کثیر، ۱۹۹۰: ۲؛ ابن‌اثیر، ۱۳۸۲، ج ۱۳، ۵۵۱۲). فتنه سال ۴۰۸ قمری دامنه وسیع‌تری داشت. این بار تنش میان حنبلیان قلاتین با شیعیان کرخ روی داد. در نتیجه آن، افراد بسیاری کشته شدند و نقاط زیادی از کرخ، طعمه آتش گردیده اوباش و راهزنان نواحی متعددی از بغداد را غارت کردند (ابن‌الجوزی، ۱۹۹۲: ۱۲۵؛ ابن کثیر، ۱۹۹۰: ۶). در چالش مذهبی سال ۴۰۹ قمری نیز دزدان و اوباش از بی‌ثباتی

و نابه‌سامانی اوضاع، سود جستند و برای غارت اموال مردم و ایجاد وحشت وارد عمل گردیدند.

با گسترش دوباره نفوذ و قدرت اجتماعی حنبلیان در بغداد، خلیفه عباسی نیز بیش از پیش به جلب توجه آنان پرداخت و در جهت منافع سیاسی‌اش یعنی تحکیم قدرت خود، با کمک و حمایت حنبلیان محافظه‌کار و سنت‌گرا، سعی نمود به ابراز همسویی فکری و عقیدتی خود با آنان بپردازد. قادر با انتشار اعلامیه‌ای، طرف‌داران شیعه، معتزله و مذاهب دیگر را از گفت‌وگو و مناظره در مورد آیین‌هایشان به شدت منع نمود و مجازات سختی برای آنان در نظر گرفت (ابن جوزی، ۱۹۹۲: ۱۲۵-۱۲۶؛ ابن‌اثیر، ۱۳۸۲، ج ۱۳: ۵۵۵۰). همین امر و از طرف دیگر، تضعیف بیش از پیش قدرت آل‌بویه در بغداد طی این برهه زمانی، نفوذ حنبلیان در بغداد را دوچندان نمود و جسارت آنان را برای ایجاد تنش اجتماعی افزایش داد. در این میان، شیعیان بیش از گروه‌های دیگر، دچار تبعات ناخوشایند این رویداد شدند.

دارالخلافة در سال ۴۱۶ قمری باز هم دچار آشوب شد. بر اثر تشدید ناامنی، به خانه‌های مردم هجوم آوردند و اموالشان به غارت رفت. در این اوضاع نابه‌سامان، بزرگ‌ترین شهر جهان اسلام، دچار کمبود مواد غذایی شد و قیمت ارزاق عمومی به طرزی سرسام‌آور افزایش یافت. نکته‌ای که احتمال ایفای نقش حنبلیان در این رویداد را افزایش می‌دهد، حملات شدید به محله شیعه‌نشین کرخ و غارت آن‌جا بود، تا جایی که خانه رهبر وقت شیعیان (شریف مرتضی) را آتش زدند (ابن‌اثیر، ۱۳۸۲، ج ۱۳: ۵۵۹۷). یک‌سال بعد نیز رویدادی مشابه اتفاق افتاد و بسیاری از خانه‌های محله کرخ غارت گردید (ابن‌کثیر، ۱۹۹۰: ۱۸-۲۰).

خلیفه عباسی نیز با اقداماتش در این مقطع زمانی، موجب افزایش هرچه بیش‌تر نفوذ و قدرت سنیان افراطی در بغداد می‌گردید. قادر نه‌تنها در جلسات مکرر با رجال دینی و سیاسی بغداد، بر لزوم اجرای دقیق سنت، مخالفت با هر نوع بدعت و اجرای امر به معروف و نهی از منکر تاکید ورزید، بلکه حمایت قاطعانه‌اش را بمنظور احیای مذهب سنت، با صدور دو اعلامیه در سال ۴۲۰ قمری ابراز نمود. بدین ترتیب، پیروان فرق مذهبی دیگر بغداد، به ویژه شیعیان، جو خفقان‌آوری را طی سال‌های پایانی خلافت قادر، در بغداد سپری کردند و کاملاً زیر فشار جناح افراطی اهل‌تسنن قرار داشتند (ابن‌الجوزی، ۱۹۹۲: ۱۹۸-۲۰۱؛ ابن‌کثیر، ۱۹۹۰: ۲۶-۲۸).

ح) خلافت قائم عباسی

با مرگ قادر، قائم عباسی (حک: ۴۲۲-۴۶۷ق) بر سریر خلافت تکیه زد. خطامشی او در برابر حنبلیان نیز هم‌سو با خلیفه سابق، یعنی در جهت حمایت نسبی و هم‌گرایی تقریبی با آنان بود. به این نکته باید توجه نمود که در نیمه اول قرن پنجم قمری که قسمت عمده‌ای از آن، مقارن با دوران خلافت قادر و قائم عباسی بود، فاطمیان شیعی‌مذهب در نیمه غربی قلمرو اسلامی به مرکزیت مصر) در اوج قدرت به سر می‌بردند و تمایل فراوانی برای گسترش نفوذ خود در مناطق مرکزی جهان اسلام داشتند. ازین‌رو، چالش بسیار جدی و خطرناکی برای خلافت عباسی محسوب می‌شدند. تسلط احتمالی فاطمیان بر عراق، نه تنها تضعیف بیش از پیش نهاد خلافت عباسی را سبب می‌گردید، بلکه با جایگزینی خلافت فاطمی، به جای عباسی به عنوان رهبر روحانی و معنوی جهان اسلامی، موجبات اضمحلال کامل عباسیان فراهم می‌شد. پس بی‌جهت نبود که دو خلیفه عباسی مذکور، نه تنها هیچ‌گاه واکنشی جدی توأم با سرکوب علیه حنبلیان در شدیدترین آشفتگی‌های اجتماعی آن‌ها نشان ندادند، بلکه همواره و به صورت مداوم، در دوران خلافت خود، حداقل نسبت به آن‌ها هم‌سوئی نسبی نشان می‌دادند، زیرا از اهداف قادر و قائم جلب توجه پیروان حنبل به عنوان یک نیروی اجتماعی تأثیرگذار در عراق، نسبت به خود، بود. آنان می‌دانستند که در آن مقطع زمانی که تهدید شیعیان فاطمی برای خلافت عباسی، بسیار جدی و محسوس بود، و هر آن، امکان نفوذ آن‌ها در عراق وجود داشت، می‌توانند کاملاً روی کمک و حمایت حنبلیان تکیه نمایند، زیرا آن‌ها بنا بر رویکرد عقیدتی و فکری‌شان، کم‌تر از فرقه‌های دیگر اهل تسنن، متمایل به سازش و تعامل با گروه‌های مذهبی غیر سنی بودند.

تغییر و تحولات ناشی از تغییر خلافت و انتقال قدرت از یک شخص به شخصی دیگر به عنوان خلیفه، حنبلیان را برآن داشت تا از بی‌ثباتی سیاسی و فضای باز موقتی که تا قبل از تحکیم پایه‌های خلیفه جدید به وجود آمده بود، بهره‌برداری کنند و بیش از پیش به قدرت‌نمایی در جامعه بغداد بپردازند. همین امر، به آشوبی فراگیر در مرکز خلافت عباسی انجامید، چنان که این شهر در اولین سال زمامداری خلیفه جدید، یکی از ناامن‌ترین و وحشتناک‌ترین سال‌ها را از سر گذراند. میزان این نابه‌سامانی و آشفتگی، به اندازه‌ای بود که به یک بحران اجتماعی کنترل ناشدنی انجامید. البته قائم نیز در بروز آن بی‌تأثیر نبود. فتنه از آن‌جا آغاز گردید که تعدادی از سنیان افراطی، درصدد جهاد برآمدند و حمایت

خلیفه را خواستار شدند. قائم نیز پشتیبانی خود را از آنان اعلام کرد. سنیان حرکت در خیابان‌های بغداد پرداختند و بسیاری از عوام به آنان ملحق گردیدند: «بانگ ابوبکرو عمر برآوردند و گفتند این روز، روز معاویه است». این اقدام آن‌ها با واکنش شیعیان مواجه شده و تنش آغاز گردید و به تدریج بر شدت آن افزوده شد. سنیان که از حمایت نظامیان ترک نیز برخوردار بودند، به محله شیعیان هجوم آورده، بسیاری از نقاط را ویران کردند و در آتش سوزاندند. شیعیان در وضعیت بسیار بدی قرار گرفتند. خلیفه که تصور وقوع این وضعیت را نداشت و میزان وخامت اوضاع را دریافته بود، درصدد آرام نمودن آشوب‌گران برآمد، اما کنترل آنان ممکن نبود. بسیاری از محلات شیعه‌نشین چپاول شد و شیعیان زیادی به قتل رسیدند. حتی محلات یهودی‌نشین نیز دچار غارت و حریق شدند. بعد از گذشت چند روز، آشوب به جنگی خونین تبدیل گردید و تمام نقاط بغداد را دربرگرفت. آتش‌سوزی، قسمت‌های زیادی از دارالخلافه را به خاکستر تبدیل نمود. دزدان و افراد اوباش نیز درصدد بهره‌برداری از این وضعیت هرج مرج، به چپاول مردم پرداختند، و بر شدت ناامنی‌ها دامن زدند. در نهایت، پس از هفته‌ها بی‌ثباتی اجتماعی و ناامنی، با تلاش فراوان نیروهای حکومتی، فتنه خوابید (ابن جوزی، ۱۹۹۲: ۲۱۴؛ ابن اثیر، ۱۳۸۲، ج ۱۳: ۵۶۶۲-۵۶۶۳؛ ابن کثیر، ۱۹۹۰: ۳۱). در شوال همان سال ۴۲۲ قمری، اهالی باب‌البصره، به گروهی از مردم قم هجوم آوردند که برای زیارت قبر ائمه شیعه وارد بغداد شده بودند و تعدادی از آنان را به شهادت رساندند. این افراد تندرو و جزم‌اندیش، در این برهه زمانی، حتی اجازه زیارت قبور را نیز به شیعیان نمی‌دادند (ابن جوزی، ۱۹۹۲: ۲۱۶؛ ابن اثیر، ۱۳۸۲، ج ۱۳: ۵۶۶۴).

چالش اجتماعی دیگری در سال ۴۳۷ قمری در مرکز خلافت عباسی روی داد. این‌بار، اقلیت‌های دینی غیرمسلمان در معرض آشوب و تیررس خشم سنی‌مذهبان رادیکال قرار داشتند. آنان ابتدا به محله یهودی‌نشین بغداد تجاوز کردند که در نتیجه آن، خانه‌های یهودیان غارت گردید و کنیسه آنان در آتش سوخت. سپس به برخی مسیحیان که در حال اجرای مراسم سوگواری در تشییع جنازه یکی از مردگان خود بودند، هجوم آوردند. میت به دست آشوب‌گران افتاد و در آتش سوزانده شد. جریان به همین جا ختم نگردید، بلکه عوام سنی به کلیسای مسیحیان رفته، آن‌جا را نیز غارت کردند (ابن کثیر، ۱۹۹۰: ۵۴).

موج دیگری از اختلال و ناهنجاری اجتماعی حنبلیان، از دهه ۴۴۰ قمری به راه افتاد. دهه‌ای که می‌توان از آن به‌عنوان اوج منازعات فرقه‌ای و چالش اجتماعی یا «عصر

وحشت بغداد» نام برد. گفتنی است که دارالخلافة در این دهه، دچار یک خلأ سیاسی و فاقد یک ساختار حاکمه مقتدر و حتی نیمه‌مقتدر بود. آل بویه در اوج دوره انحطاط خود قرار داشتند و سلجوقیان نیز هنوز نتوانسته بودند در این زمان، جای پای محکمی در عراق به دست آورند و کاملاً بر این منطقه مسلط شوند. به عبارتی بهتر، دهه ۴۴۰ قمری به سبب نبود یک قوه قهریه و نهاد نظارتی مقتدر، که ناشی از جابه‌جایی قدرت میان آل بویه و سلاجقه بود، فضای بیش‌تری را برای ایجاد درگیری‌های اجتماعی در بغداد فراهم کرد. از این رو، تنش‌های پرتداوم، مکرر و البته دامنه‌داری در این برهه زمانی در بغداد به وجود آمد؛ به ویژه آن که شخص خلیفه وقت عباسی نیز به مقابله جدی در برابر فتنه‌گران تمایلی نداشت، و حتی گاهی نزدیکان خود او نیز با اقداماتشان به این منازعات دامن می‌زدند. در سال ۴۴۱ قمری، کشمکش مذهبی میان حنبلیان با شیعیان کرخ روی داد که برای مدتی، جامعه بغداد را دچار نابه‌سامانی نمود و در جریان آن، افراد فراوانی، زخمی و کشته شدند (ابن تغری، بی‌تا: ۴۷؛ ابن اثیر ۱۳۸۲، ج ۱۳: ۵۸۰۲ و ۵۷۷۴).

دو سال بعد از آن، بار دیگر درگیری میان طرفین به وقوع پیوست. در ابتدا، حنابله محله قلائین و اهالی کرخ در برابر یک‌دیگر موضع‌گیری کردند (ابن جوزی، ۱۹۹۲: ۳۳۰). سپس، با حمایت خلیفه و به خصوص وزیر متعصب او (ابن مسلمه) از جناح رادیکال اهل تسنن، و تحریک توده‌های سنی توسط علمای حنبلی، آشوب در همه نقاط بغداد گسترش یافت. بغداد به نوعی، به یک منطقه جنگی تبدیل شد و بحرانی فراگیر، دارالخلافة را درنوردید (ابن اثیر ۱۳۸۲، ج ۱۳: ۵۸۲۰؛ ابن کثیر ۱۹۹۰: ۶۲-۶۳). تا جایی که عناصر حکومتی هم نتوانستند آن را مهار کنند. ناتوانی نیروهای نظامی برای خواباندن فتنه، موجب گردید تا خلیفه در اقدامی نامتعارف، حتی از سرکرده اوباش و تبهکاران بغداد درخواست کمک نماید. او نیز همراه با یارانش وارد معرکه شد، اما در این میان، شیعیان کرخ را هدف قرار داد و بسیاری از آنان را مجازات کرد و برخی را به قتل رساند (ابن تغری، بی‌تا: ۵۰). شیعیان که در موضع تدافعی قرار داشتند، خسارات جانی و مالی فراوانی را متحمل گردیدند و در جریان فتنه، وضعیتی بحرانی را سپری نمودند. حنبلیان حتی به نیش قبر اجساد شیعی مبادرت ورزیدند و وقاحت را به جایی رساندند که مرقد امامان شیعه را غارت نمودند و به آتش کشیدند (ابن عماد حنبلی، بی‌تا: ۳؛ ابن الجوزی، ۱۹۹۲: ۳۲۹-۳۳۰). در سال بعد نیز اهالی قلائین و کرخ به منازعه با یک‌دیگر پرداختند. حنبلیان در این واقعه، باز هم حالت تهاجمی گرفته، به محله کرخ وارد شدند و صدمات جانی و

مالی شدیدی به شیعیان تحمیل کردند؛ چنان که روایت شده، بیش از سی زن و شصت مرد جان خود را از دست دادند و آتش، بسیاری از نقاط محله کرخ را سوزاند. در اواخر همین سال و در حالی که هنوز شیعیان کرخ، آلام ناشی از عملکرد اهالی قلائین را فراموش نکرده بودند، این بار حنبلیان باب‌البصره، به کرخ حمله کردند و بعد از انجام اقدامات ویران‌گرانه، دو نفر را به قتل رساندند و با شقاوت عجیبی، سرشان را بریده، آن‌ها را بر سردر یکی از مساجد نصب کردند. یک‌سال بعد از آن یعنی در ۴۴۵ قمری، حنبلیان باب‌الشعیر، به محله کرخ تجاوز کردند و قسمتی از آن‌جا را به آتش کشیدند (ابن‌الجوزی ۱۹۹۲: ۳۳۵-۳۴۰؛ ابن‌کثیر، ۱۹۹۰: ۶۱-۶۴).

تکاپوهای حنبلیان در بغداد از شروع حکومت سلجوقی تا پایان قرن پنجم

بعد از تقریباً یک دهه خلاً که ساختار سیاسی مقتدری در بغداد، چون خلیفه، از دهه ۲۲۰ قمری به بعد در حاشیه قرار داشت و از نظر قدرت دنیوی که مستلزم تسلط بر اداره حکومت، نفوذ کامل بر مهره‌های سیاسی، فرماندهی یک نیروی نظامی و قوه قهریه سازمان‌یافته است، ناتوان بود، اختیار و نفوذ سیاسی - نظامی خلیفه، فرع بر زمام‌داران اصلی بغداد مانند امرای ترک، آل بویه و سلجوقیان قرار داشت؛ لذا در اواخر دهه ۴۴۰ قمری سلاجقه کاملاً بر مرکز خلافت عباسی مسلط شدند. طغرل در زمرة ترکمانانی به شمار می‌آمد که سابقه گرایش آنان به اسلام، کم‌تر از نیم‌قرن بود. حتی آنان به عنوان قبایل بیابانگرد، با آداب و رسوم قبیله‌ای صحراگردی، در دورترین نواحی شرقی قلمرو اسلامی می‌زیستند و کم‌تر از یک دهه وارد قلمرو اصلی جهان اسلام شده بودند، لذا دور از انتظار بود که طغرل اعتقاد راسخ به اسلام تسنن و مهم‌تر از آن، اعتقادات و اصول فکری جناح تندرو داشته باشد. با این حال، او بنابر ملاحظات سیاسی، در جهت جلب توجه سنیان (که اکثریت ساکنان بغداد را تشکیل می‌دادند)، سعی نمود تا هم‌سویی نسبی با رویکرد فکری و اعتقادی محافظه‌کاران و سنت‌گرایان اهل تسنن از خود نشان دهد. باید به این نکته توجه نمود که در این مقطع زمانی، هنوز هم تهدید فاطمیان شیعی و نفوذ احتمالی آنان بر دارالخلافة محسوس بود، چنان که در همین برهه، فاطمیان به مدت یک‌سال، از طریق یکی از امرای ترک شیعی به نام ارسلان بساسیری، بر بغداد مسلط شده بودند و حتی خطبه در مرکز خلافت عباسی، به نام خلیفه فاطمی خوانده می‌شد. با این اوصاف هم زمام‌دار دنیوی (طغرل) و هم رهبر دینی (قائم) بغداد، نه تنها به مقابله با

پیروان جناح تندرو اهل تسنن برنخاستند، بلکه حتی به‌طور نسبی با آنان همراه شدند و پیروان حنبل، هم‌چنان به نفوذ خود در بغداد تداوم بخشیدند.

از همین برهه زمانی، دست‌آویز دیگری برای ایجاد تنش در جامعه بغداد برای حنبلیان به وجود آمد یعنی ظهور و گسترش مکتب کلامی اشاعره، در بغداد. اولین منازعه میان پیروان دو طرف در سال ۴۴۵ قمری به وجود آمد (ابن کثیر، ۱۹۹۰: ۶۴). طغرل به عوامل خود در بغداد، دستور داد تا اشعریان را بر منابر لعن نمایند. که این کار با استقبال شدید حنبلیان روبه‌رو گردید (ابن تغری، بی‌تا: ۵۴). در سال ۴۴۷ قمری، پس از وقوع چالشی شدید میان حنبلیان و شیعیان، پیروان احمدبن حنبل به منازعه سهمگینی با اشعریان پرداختند، اما تعداد زیاد حنبلیان بغداد و نفوذ فراوانشان، موجب چیرگی آنان گردید و پیروان اشعری را در موضع ضعف و انزوا قرار داد (ابن جوزی، ۱۹۹۲: ۳۴۷؛ ابن کثیر، ۱۹۹۰: ۶۶). مدتی بعد از آن، باز هم سنیان رادیکال، به ایجاد اختلال و هنجارشکنی پرداختند، چنان‌که با دست‌آویز قرار دادن امر به معروف و نهی از منکر، مردم را زیر فشار قرار دادند. آنان برای موجه جلوه دادن این عملکرد خود، به مقر خلیفه رفته، حمایت برخی مسئولان حکومتی را به‌دست آوردند. در نتیجه، بغداد برای مدتی دچار نابه‌سامانی، هرج و مرج و ناامنی گردید. باز هم در همین سال، میان حنبلیان و شافعیان بغداد تنش در گرفت. در ابتدا، فقهای طرفین به مجادله با یک‌دیگر پرداختند و سپس، عوام نیز به تبعیت از آنان وارد صحنه شدند و کار به آشوب کشید (ابن‌اثیر، ۱۳۸۲، ج ۱۳: ۵۸۵۲-۵۸۵۵). در سال ۴۴۸ قمری بعد از تنش میان اهالی کرخ و باب‌البصره بر سر مسائل مذهبی، کار به غارت منازل برخی افراد، از جمله برجسته‌ترین رهبر شیعیان (ابوجعفر توسی) انجامید. خلیفه وقت، بار دیگر تحت تأثیر سنیان رادیکال، بر اجرای مراسم دینی مطابق آیین تسنن در بغداد تأکید نمود و بدین ترتیب، شیعیان در سال‌های ۴۴۹-۴۵۰ قمری بیش از پیش، زیر فشار حنبلیان قرار گرفتند (ابن جوزی، ۱۹۹۲: ۷-۱۶؛ ابن‌اثیر، ۱۳۸۲، ج ۱۳: ۵۸۷۲-۵۸۸۸).

حنبلیان در دهه ۴۵۰ قمری (برعکس دهه پر تنش ۴۴۰ قمری)، به جز مواردی معدود (ابن کثیر، ۱۹۹۰: ۱۱۳؛ ابن‌تغری، بی‌تا: ۷۷)، فعالیت‌های مؤثر و برجسته‌ای نداشتند که به اختلال و تنش اجتماعی در بغداد بینجامد. شاید بدین‌علت که در این برهه زمانی، با توجه به هم‌سویی ساختار قدرت (قائم و طغرل) با مشی فکری و اعتقادی حنبلی، خفقان بر جامعه بغداد سایه انداخته بود. ازین‌رو، پیروان فرق فکری و مذهبی دیگر، تحت‌الشعاع این فضای توأم با اختناق و وحشت قرار گرفته بودند. بنابراین، دست‌آویز برجسته‌ای به منظور

سوق دادن آنان به سوی خشونت وجود نداشت. اما از دهه ۴۶۰ قمری، بغداد بار دیگر وارد مرحله دیگری از تنش اجتماعی حنبلیان گردید. ظهور نظام‌الملک توسی وزیر سلجوقیان در ساختار قدرت موجب آزادی نسبی در مرکز خلافت عباسی شد. او شافعی‌مذهب و متمایل به مکتب کلامی اشعری بود و با جناح افراطی اهل تسنن هم‌سوئی نداشت. از این رو، از فشار بر فرقه‌های دیگر، تا اندازه‌ای کاسته گردید. یکی از علمای معتزلی در سال ۴۶۰ قمری به بغداد رفته، از طریق مباحثه و مناظره قصد ترویج مکتب کلامی معتزله در این شهر، را داشت اما رهبر وقت حنبلیان (ابوجعفر) به شدت با این کار مخالفت کرده و مردم را بر ضد این اقدام تحریک نمود. او سپس روانه محل اقامت خلیفه شد و از قائم خواست تا مروجان معتزله را از شهر اخراج نماید، سپس هم‌فکرانش را برای تکفیر آنان ترغیب نمود (ابن رجب، ۱۹۵۱: ۲۴؛ ابن کثیر، ۱۹۹۰: ۱۲۹). همین رویکرد نسبت به معتزله، موجب تنش داخلی میان دو جناح تندرو و میانه‌رو حنبلی گردید. چنان‌که در سال ۴۶۱ قمری، گروه افراطی حنبلیان، یکی از شیوخ بزرگ خود و طرف‌دارانش را به دلیل ارتباط نسبی با یکی از بزرگان معتزله، به شدت نکوهش کردند و آنان را متهم نمودند که مذهب حنبلی را به سوی اعتزال سوق می‌دهند. حتی ابن‌شیخ و طرف‌دارانش را به خروج از مذهب حنبلی منتسب نمودند. لذا چالشی بزرگ میان طرفین به وجود آمد که تا چندین سال ادامه داشت (ابن کثیر، ۱۹۹۰: ۹۸). یکی از رهبران حنبلی (ابن سکره)، درصدد ایجاد تنش با واعظی برآمد که بر اساس مکتب کلامی اشعری در مساجد سخنرانی می‌کرد (کوک، ۱۳۸۶، ج ۱: ۲۱۰). حنبلیان در این مقطع زمانی، با درپیش گرفتن مشی تندروانه در اجرای امر به معروف و نهی از منکر، موجب بی‌نظمی و اختلالات اجتماعی متعددی در بغداد گردیدند و آسایش را از ساکنان آن سلب نمودند تا جایی که گاهی اوقات، واکنش شدید برخی عناصر حکومتی علیه خود را نیز موجب می‌شدند (کوک، ۱۳۸۶، ج ۱: ۲۱۰). حنبلیان به رهبری شریف ابوجعفر، حتی در سال ۴۶۴ قمری) به تدارک یک اجتماع مبادرت نمودند و رسماً به خلیفه و کارگزاران خلافت، هشدار دادند که توجه ویژه‌ای در قلع و قمع فساد و مقابله با بدعت‌گزاران و منحرفان داشته باشد. خلیفه نیز درصدد جلب رضایت آنان برآمد (ابن رجب، ۱۹۵۱: ۲۴؛ ابن کثیر، ۱۹۹۰: ۱۰۵). در میانه دهه ۴۶۰ قمری بود که حنبلیان باب البصره و قلائین، باز هم نوک پیکان خشم خود را به سوی شیعیان کرخ قرار دادند که در نتیجه آن، تعدادی از افراد به قتل رسیدند و نقاطی از کرخ آتش گرفت. البته اهالی کرخ هم بیکار ننشستند و به اقدامی متقابل دست زدند (ابن جوزی،

۱۹۹۲: ۱۴۵؛ ابن کثیر، ۱۹۹۰: ۱۰۶).

ط) خلافت مقتدی عباسی

با مرگ قائم، مقتدی (حک: ۴۶۷-۴۸۷ق) به خلافت دست یافت. خلیفه جدید برای جلب توجه جناح سنت‌گرا و افراطی اهل تسنن، در آغاز خلافت فرمان‌هایی مبنی بر هم‌سویی با مشی فکری - اعتقادی حنبلیان صادر کرد (ابن کثیر، ۱۹۹۰: ۱۴۶؛ سیوطی، ۱۹۹۹: ۳۶۶). از آن سوی، حمایت نظام‌الملک از علمای شافعی - اشعری، سبب شد تا فرقه یادشده در بغداد نفوذ زیادی به دست آورد و همین امر، منازعات اجتماعی مکرر میان پیروان آنان و حنبلیان را در دهه‌های ۴۶۰ و ۴۷۰ قمری پدید آورد. اولین تنش در سال ۴۶۹ قمری روی داد. اشاعره به رهبری ابونصر قشیری، به تبلیغات شدید علیه حنبلیان مبادرت ورزیدند. آنان که به حمایت نظام‌الملک امیدوار بودند، در ابتدا حالت تهاجمی داشتند، اما با خشم شدید حنبلیان مواجه شدند و در تنگنا قرار گرفتند. لذا آشوب عظیمی برپا شد و ناامنی، زندگی در برخی قسمت‌های بغداد را فلج کرد. درخواست کمک اشعریان از نظام‌الملک نیز بی‌نتیجه بود، زیرا وزیر صاحب قدرت سلجوقی، از قدرت و نفوذ ریشه‌دار حنبلیان در بغداد آگاه بود، و با زیرکی، خود را از ماجرا کنار کشید. بدین ترتیب، اشاعره متحمل تلفات سختی شدند (ابن جوزی، ۱۹۹۲: ۱۸۱-۱۸۳؛ ابن اثیر، ۱۳۸۲، ج ۱۴: ۵۹۹۹). هنگامی که خلیفه و وزیر او در صدد میانجی‌گری و ایجاد آشتی میان رهبران دو فرقه برآمدند، رئیس وقت حنبلیان (ابوجعفر) این پیشنهاد را کاملاً رد کرد، تا آن‌که در نهایت، قشیری به دلیل فشار حنبلیان، مجبور به ترک بغداد شد (ابن رجب، ۱۹۵۱: ۲۷-۲۸).

یک سال بعد از رویداد مذکور، قشیری بار دیگر وارد بغداد شد. با ورود او، بار دیگر اشاعره بر ضد حنبلیان موضع‌گیری کردند. با کافر نامیدن حنبلیان توسط یکی از فقهای شافعی - اشعری، سنت‌گرایان رادیکال، به شدت تحریک شدند و به یکی از مدارس دینی شافعی تاخته، آن‌جا را چپاول کردند و برخی را نیز به قتل رساندند. در نتیجه اغتشاش بالا گرفت و ناامنی رواج یافت، سرانجام، حکومت به منظور فرونشاندن فتنه، از نیروهای دیلمی و خراسانی استفاده نمود و اغتشاش‌گران را به شدت سرکوب کرد (ابن الجوزی، ۱۹۹۲: ۱۹۱؛ ذهبی، ۱۹۹۴: ۴). این بار نیز نظام‌الملک حاضر به حمایت مستقیم از شافعیان و موضع‌گیری علیه حنبلیان نشد. آثار مخرب ناشی از تنش‌های فرقه‌ای در بغداد، در این برهه زمانی را می‌توان از نامه‌ای درک نمود که یکی از علمای دینی به نظام‌الملک

نوشت. در بغداد کار به کشت و کشتار مردم رسید و هر کس هم که از میان این‌ها بی‌گزند می‌ماند تیرها به دلش می‌نشست. دیگر بغداد جای ماندگاری نبود. مصیبت بزرگ شد و جنگ تداوم یافت. این چالش پردامنه، سبب تغییراتی سیاسی نیز گردید، زیرا وزیر خلیفه (ابن جهیر) متهم گردید به اینکه با کمک اطرافیان، تأثیر مستقیمی در ایجاد این فتنه داشته و از عوامل اصلی تحریک حنبلیان بوده است. از این رو، خلیفه با فشار نظام‌الملک، مجبور شد وزیر را خلع نماید (ابن‌اثیر، ۱۳۸۲، ج ۱۴: ۶۰۰۴-۶۰۰۳؛ سیوطی، ۱۹۹۹: ۳۶۶)، اما تنش میان حنبلیان و اشاعره به همین جا ختم نگردید، بلکه در میانه دهه ۴۷۰ قمری، با ورود یکی دیگر از علمای اشعری به بغداد و در پی آن، تحقیر حنبلیان توسط او و یارانش، حنبلیان به واکنش پرداختند. با این حال، اشعریان در این رویداد، نقش اصلی را در ایجاد فتنه ایفا نمودند (ابن جوزی، ۱۹۹۲: ۲۲۴-۲۲۵؛ ذهبی، ۱۹۹۴: ۸-۹).

رویکرد خصمانه و درگیری مستقیم میان طرفین، تا آخر آن دهه تداوم یافت، چنان‌که واعظی اشعری، با اهانت به حنبلیان در سال ۴۸۰ قمری، خشم آنان را نسبت به خود برانگیخت و به شدت در معرض ضرب و جرح حنبلیان قرار گرفت. اشاعره، وارد معرکه شدند و آشوب عظیمی ایجاد شد تا آن‌جا که جنگ‌هایی گسترده در بسیاری از نقاط بغداد، میان دو جناح پدید آمد. این چالش وحشتناک، در نهایت، با دخالت نظامیان فرو نشست (کوک، ۱۳۸۶: ۲۱۱) ولی در سوی دیگر، بعد از تقریباً پانزده سال آرامش نسبی میان حنبلیان و شیعیان، موج دیگری از منازعات شدید میان طرفین، از اواخر دهه ۴۷۰ قمری به وقوع پیوست. در ۴۷۸ قمری نیز سنیان تندرو و شیعیان به زدوخورد پرداختند. پیامد این تنش که چند ماه به طول انجامید، کشتار، آتش‌سوزی اماکن و چپاول اموال یک‌دیگر بود تا آن‌که در نهایت، با دخالت عناصر حکومتی، آرامش برقرار شد (ابن جوزی، ۱۹۹۲: ۲۴۱-۲۴۲؛ ابن‌اثیر، ۱۳۸۲، ج ۱۴: ۶۰۴۲).

وقایعی شبیه به منازعه مذکور، به طور پی‌درپی تا نیم دهه بعد تداوم یافت که اغلب نیز موضع‌گیری تهاجمی و تجاوزکارانه از سوی افراطیون سنی‌مذهب بود. طی سال‌های ۴۷۸-۴۸۲ قمری، تنش میان گروه رادیکال اهل تسنن و شیعیان، بر بغداد سایه افکند و موجی از بی‌نظمی و ناامنی بر جامعه بغداد حکم‌فرما شد. بحرانی که خلیفه و اطرافیان، با حمایت از سنیان رادیکال، در ایجاد و گسترش آن، نقش مهمی داشتند (ذهبی، ۱۹۹۴: ۱۶). در این میان، شیعیان بغداد متحمل لطمات جانی و مالی وحشتناکی شدند: «در آن‌جا آتش انداختند و برای غارت شیعیان فریاد می‌زدند. هنگامی که مال شیعیان را می‌فروختند

می‌گفتند: "این مال رافضیان است و خرید آن و تملکش حلال"» (ابن‌الجوزی، ۱۹۹۲: ۲۵۹)، هم‌چنین اکثریت مردم ساکن بغداد نیز در وضعیت وخیمی قرار گرفتند و با مصیبت، ناامنی و وحشت روبه‌رو شدند: «بعضی عوام، برخی دیگر را در راه‌ها و کوچه‌ها تعقیب می‌کردند و به آنان آزار می‌رساندند. قوی، ضعیف را می‌کشت و مالش را می‌گرفت» (ابن‌الجوزی، ۱۹۹۲: ۲۸۳-۲۸۴).

ی) خلافت مستظهر عباسی

در اولین سال خلافت مستظهر (۴۸۷ق)، بغداد بازهم درگیری میان دو جناح سنت‌گرا و تندرو اهل تسنن با شیعیان را شاهد بود. نکته برجسته آن، آتش‌سوزی در محله شیعه‌نشین بود. بنابر منابع تاریخی، بدون اعلام آمار دقیق تلفات، تعداد زیادی انسان طعمه حریق شدند (ابن‌کثیر، ۱۹۹۰: ۱۴۷). مدتی بعد از آن، ضرب و جرح یکی از عناصر حکومتی توسط برخی اهالی باب‌البصره، موجب خشم شدید شحنة بغداد و اعزام نیروهای نظامی از سوی او به آن‌جا گردید. در این میان، کرخیان نیز که صدمات ناشی از تجاوزات حنبلیان را از یاد نبرده بودند، به حمایت از نیروهای حکومتی پرداختند. نزاع شدیدی در گرفت، باب‌البصره، غارت گردید و به آتش کشیده شد تا آن‌که سرانجام نظامیان، بنابر درخواست خلیفه، عقب نشستند (ابن‌اثیر، ۱۳۸۲، ج ۱۴: ۶۱۴۲).

در دهه پایانی دوره موردنظر (قرن‌های ۵ و ۴ قمری)، تنها واقعه برجسته و قابل ذکر در ارتباط با موضوع مقاله، ورود یکی از علمای اشعری به بغداد در سال ۴۹۵ قمری و منازعات میان طرف‌داران اشعری مذهب او با حنبلیان بود که آشوب‌هایی را موجب گردید (ابن‌کثیر، ۱۹۹۰: ۱۶۲)، و طبیعتاً تبعات اجتماعی نامطلوبی به همراه داشت.

نتیجه

جامعه بغداد در سده‌های چهارم و پنجم قمری، متحمل آسیب‌های اجتماعی زیادی گردید: از رعب و وحشت ناشی از تهدیدات قرمطیان در نیمه اول قرن چهارم گرفته تا فتنه‌های نظامیان دیالمه و ترکان در نیمه دوم آن قرن و ناهنجاری‌های ترکمانان در قرن پنجم؛ این، علاوه بر بروز بلایای طبیعی متعدد هم‌چون قحطی و امراض شایع در دوره مورد نظر بود که مردم زیادی را از هستی ساقط نمود. در این میان، حنبلیان پرتفردترین و بانفوذترین جناح اهل تسنن در بغداد بودند که، با تأکید بر تعصبات شدید دینی و با در پیش گرفتن مشی رادیکال، بر اختلالات اجتماعی بغداد دامن زدند. نه تنها

پیروان فرق متضاد با حنبلیان (شیعه در رأس آنان، و سپس، یهودیان، مسیحیان، شافعیان - اشعریان و معتزله قرار داشتند)، به شدت و به طور مستقیم، از روحیه خشونت‌طلبی این جناح افراط‌گر آسیب دیدند، بلکه پیروان فرقه مورد بحث، با اقداماتی هم‌چون ایجاد آتش‌سوزی و منازعه در سطح شهر و هم‌چنین تندروی در اجرای امر به معروف و نهی از منکر، بغداد را دچار ناامنی کرده، آسایش را از مردم آن‌جا ربودند و زمینه را برای چپاول اموال بندگان خدا، به وسیله افراد ولگرد و تبهکار فراهم نمودند. نکته قابل‌ذکر در ایجاد این اقدامات هنجارشکنانه و اختلالات اجتماعی، این بود که در موارد متعددی، بسیاری از خلفا و یا نزدیکانشان در دارالخلافه، به نوعی در انجام دادن این تحرکات، مستقیم یا غیرمستقیم، ایفای نقش می‌نمودند. خلفای عباسی که از قرن سوم به بعد، جایگاه معنوی و حتی دنیوی متزلزل و بی‌ثباتی در دارالخلافه داشتند، و موقعیت آن‌ها به عنوان رهبر سیاسی و مذهبی جهان اسلام، از سوی نیروهای سیاسی - نظامی (مثل ترکان، آل‌بویه و فاطمیان) و فکری - مذهبی (معتزله، شیعیان و فلاسفه عقل‌گرا) در معرض تهدید بود، ترجیح می‌دادند، تا همراهی و هم‌سویی و یا حداقل عدم مخالفت جدی و منش سرکوب‌گرانه نسبت به حنبلیان، از این جناح کاملاً سنت‌گرا و تندرو هم‌چون یک پایگاه اجتماعی نیرومند در جهت حمایت از نهاد خلافت استفاده نمایند. این رویکرد اکثریت خلفا، عمدتاً در سال‌های نخست خلافتشان محسوس‌تر بود که هنوز جایگاه خود را بر سریر خلافت، تثبیت شده نمی‌دیدند. با این حال، برخی از این خلفا نیز خط قرمزی برای اقدامات حنبلیان قائل می‌شدند و هنگامی که این گروه تندرو، از حد موردنظر عبور کرده، فعالیت‌های رادیکال آنان به یک چالش جدی برای تثبیت جایگاه سیاسی و تداوم زمامداری خلفا تبدیل می‌گردید، در برابر آنان واکنش نشان می‌دادند.

کتابنامه

- ابن ابی یعلی، ابی الحسین محمد، (۱۹۹۹م). *طبقات الحنبلیان*، الجزء الاول والجزء الثانی، حقه: عبدالرحمان العیثین، مکه: جامعه القری.
- ابن اثیر، عزالدین. *تاریخ کامل*، (۱۳۸۲-۱۳۸۸ش). جلدهای ۱۱-۱۴، تهران: اساطیر، ترجمه: حمیدرضا آژند.
- ابن تغری بردی، (بی تا). *جمال الدین، النجوم الزاهره*، الجزء الخامس، قاهره: مؤسسه المصریه العامه.
- ابن الجوزی، ابی الفرج عبدالرحمان، (۱۹۹۲م). *المنتظم فی تاریخ الملوک والامم*، داسته و تحقیق: محمد عبدقادر عطا و مصطفی عبدقادر عطا، الجزء الخامس عشر، السادس عشر و السابع عشر، بیروت: دارالکتب العلمیه.
- ابن خلکان، شمس الدین احمد، (۱۳۶۴ش). *وفیات الاعیان*، حقه: احسان عباس، المجلد الرابع، قم: منشورات الشریف الراضی.
- ابن رجب بغدادی، زین الدین، (۱۹۵۱م). *الذیل علی طبقات الحنبلیان*، بنشره و تحقیقه: هنری لاووست و سامی الدهان، الجزء الاول، دمشق، بی تا.
- ابن کثیر، ابوالفداء الحافظ، (۱۹۹۰م). *البدایه والنهایه*، الجزء الحادی عشر و الجزء الثانی عشر، بیروت: مکتبه المعارف.
- ابن عماد حنبلی، عبدالحی، (بی تا). *شذرات الذهب*، المجلد الثالث، بیروت: دار احیاء التراث العربی.
- ابن مسکویه، ابوعلی، *تجارب الامم*، (۱۳۷۶ش). ترجمه: علی نقی منزوی، ج ۵، تهران: توس.
- بارانی، محمدرضا، «رویکرد امامیه و حنبلیان در بغداد دوره آل بویه در زمینه توحید، کتاب و سنت»، *طلوع*، شماره ۲۹، پاییز ۱۳۸۸، ص ۹۱-۱۱۰.
- تنوخ، علی المحسن، (۱۹۷۱م). *نشوار المحاضره و اخبار المذکره*، الجزء الثانی، تحقیق: عبود الشالجبی، بی جا: عبود الشالجبی.
- حموی، شهاب الدین یاقوت، (۱۸۶۶-۱۸۷۳م). *معجم البلدان*، صححه: فردیناند وستنفلد، لایپزیک: براخهاوس.

- دانشنامه جهان اسلام، ج ۱۴، (۱۳۸۹ش). تهران: بنیاد دایره المعارف اسلامی، زیر نظر علامعلی حداد عادل.
- دایرالمعارف بزرگ اسلامی، ج ۴، (۱۳۷۰ش). تهران: مرکز دایر المعارف بزرگ اسلامی، زیر نظر کاظم موسوی بجنوردی.
- ذهبی، شمس‌الدین محمد، (۱۹۹۴م). تاریخ الاسلام ووفیات المشاهیر والاعلام، الجزء الواحد والعشرون، تحقیق: عبدالسلام تدمری، بیروت: دارالکتب العربی.
- _____، (۱۹۹۷م). العبر فی خبر من عبر، الجزء الثانی، بیروت: دارالفکر.
- سیوطی، جلال الدین، (۱۹۹۹م). تاریخ الخلفاء، اعنی بنشره: محمود ریاض الحلبی، بیروت: دارالمعرفه.
- شهابی، علی اکبر، (۱۳۷۵ش). احوال واثار محمد بن جریر طبری، تهران: اساطیر.
- صولی، ابی بکر یحیی، (۱۹۳۵م). اخبارالراضی والمتقی بالله، عنی بنشره: هیورث دن، لندن: لوزاک.
- طهماسبی، ساسان و زینب فرخی، «ثوری‌ها و حنبلی‌های اصفهان»، فصلنامه تاریخ اسلام، شماره‌های ۴۵-۴۶، بهار و تابستان ۱۳۹۰، ص ۱۴۱-۱۶۰.
- کرم، جوئل، احیای فرهنگی در عهد آل بویه، (۱۳۷۵ق). ترجمه: محمدسعید حنایی، تهران: مرکز نشر دانشگاهی.
- کوک، مایکل، امریه معروف ونهی از منکر در اندیشه اسلامی، جلد ۱، ترجمه: احمدنمایی، مشهد: بنیاد پژوهش‌های اسلامی، ۱۳۸۶ش.
- فضایی، یوسف، (۱۳۸۹ش). دایرالمعارف مذاهب اسلامی وادیان ایرانی، جلد ۱، تهران: پویان فرنگار.
- مقدسی، ابو عبدالله، (۱۳۶۱ش). احسن التقاسیم، ترجمه: علی نقی منزوی، بخش اول، تهران: شرکت مولفان و مترجمان ایران.
- همدانی، محمد بن عبدالملک، (۱۹۶۱م). تکمله تاریخ طبری، الجزء الاول، بیروت: المطبعه الکاتولیکیه.